

فرز و القدرت دست تست چنانست بر پشت بر نه بندی جاگر بگوارت را این غل وی خوش آمد جاری از دارا کرب
آورده بود ندیشکیش او کرد و از وی اولاد شد و حق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبدالمقصد بن رکن الدین شریحی گندی خلیفه شیخ نصر الدین محمود است دانشمند فیاض بود و در ویش کامل
مراض و بغایت فصیح و بلیغ قضایه و غزل دارد در الم درسی میگفت و با قاده علم شغولی بود و طریقه چراغ و علم اکثر
خلفا را ایشان این بود و وصیت او بطلالان اشتغال علم و حفظ شریعت بود گفتی فکر در یک مسأله شرعی فضل
وارد بر هزار کعبتی که شوبه معجب و ریاکند وی نعمت باطن با فضیلت ظاهر مقرون گردانید و کمال صورتی با
بجمال منوی هم آغوش ساخت همواره با قاده طلب می پرداخت و لب تشنگان را بسببیل علوم سیراب می ساخت
در کتاب مناقب الصدیقین احوالی و کرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیشین طالب علم می آید که پوست او
علم و مغز او علم استخوان او علم است و ازین طالب علم قاضی شهاب الدین را میخواست در شش گذشت بمقام
عند ملک مقصد در قرار گرفت ششاد و هفت سال بود که او در مقام خواجه قطب است روح تصدیق او که در
معاینه لامیه العجم گفته دلالت دارد در کمال فصاحت او در نعت میگوید سه

ياساق الطعن في الاسرار والاصل
سلح على دار سلمى اياك شمس
عن الظباء التي من دابها ابداء
صيد الاسود بحسن الدليل والنجل

غالب بیات این تصدیقه را شیخ دهلوی در اخبار الاخبار و آزاد بلگرامی در تسلیه و آثار و سجا ایراد کرده اند
شیخ نور الدین شهوری قطب عالم فرزند میر خلیفه علامه الحق است از مشاهیر اولیای هندوستان است
صاحب عشق و محبت و ذوق و تصرف و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشین بعدد اسماء الهی نود و نه منزل
قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران با پانزده منزل تعیین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد اول
حاسبو اقبل ان تخاسبوا به من استوی یوماه فنه مغبون سوم عباده الغفیر نفی الخواطر بدین عملها
کار سلوک تمام گردانند الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرض داشت کرد که چه سرست که مشایخ بعد از نماز و خلیفه
مصافحه میکنند فرمود سنت برین است که چون مسافری از سفر بازمی آید بار و ستان مصافحه میکنند در ویش
در نماز میستغفر قیگر در و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل شود چون سلام میدهند بخود بازمی آید
فرموده مصافحه میکنند شیخ نورالکتاب است بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل درد و محبت یاره از ان
در اخبار الاخبار نقل کرده فقره از ان این است بیچاره جزین نورسکین عمر با دو ده و بوی مقصد و نایافته و در

در تیر حیرت در میدان حسرت چون گوی سبگردان شده

همه شب بزاریم شد که صبا نداد بوسه / ندید صبح بختم چه گنه نم صبار

نم از شفت گذشته و تیر از شست بسته و از شرف نفس ماره یک ساعت زسته جز باد بردست و آتش در جگر و
آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته جز غماست و خجالت دست آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه

گفتم مگر که کار بسا مان شود نشد / ایار از جفای خویش پشیمان شود نشد

گفتم مگر زان عنایت کنه نکرد / بخت ستیزه کار بفرمان شود نشد

قبر شریف او در شهر چنده دست در سینه وفات کرد در

شیخ سارنگ در او اهل علم از امر او نامدار سلطان غیر شاه بود بلده سارنگ پور آبادان کرده او دست در آخر

که جذبات عنایت خداوند تعالی امر او دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اهل و معول است تمام بر شیخ

قوام الدین خلیفه محی و مهربانان است سفر خجرت کرد و زیارت نمود سید راجه قتالی برادر خود و مهربانان خرقه آبا

دیگر را که از پیران ظرفیت رسیده بود جمله را بی سابقه طلب بوی فرستاد قبول کرد و آن سعادت های غیبی مشرف شد

شیخ پادشاه کنده بن امام و شیخ حقه است از سفرین در سایه تربیت و عنایت شیخ قوام الدین مذکور پیش یافته بعد

در شیخ سارنگ کشت مکار کرده و بنا در عرف آریار نقلی است که در تمام تقسیم و محبت استعاضاتش کند چنانچه میانه

در ایار ما شیخ پادشاه تصور بود و تخریب از دنیا

شیخ احمد کبیر و افغانه شایخ ولایت گجرات است در کچول از مضافات احمد آباد آسوده است روضه او تمام است

بنایت لطیف و منزله و مصفا که نظر او بر روی زمین کم باشد و کتو ام و بی مست قریباً جمیر آبا می او از دلی

نعت از بابا اسحق غزالی یافته سلسله او شیخ ابو مدین غزالی میرسد و بخت نون اغار و شایخ و سائط و معول

بمهرت سید کائنات تعلیل از بابا اسحق بی بی واسطه آنحضرت صلعم میرسد هر که امام از شایخ او صد و پنجاه سال

بنا بیشتر نمود داشته محمود بن سعید از جی ملامت و احوال و حکایات که از وی شنیده جمع کرده تحفه العباس نام نه

مخند و مهربانان با وی ملاقات کرده و سینه بر سینه تادیه مالید و لب بر گوش وی نهاد و سه کت فرود ای جوان بود

دوست می آید و فرموده او در وقت خودش یاد آری و فراموش کنی زمان شجرت او زمان سلطنت سلطان احمد

گجراتی است که بنای احمد آباد از دست احمد آباد و سلسله نباشد و جامع مسجد در سلسله خیر و بخت تاریخ هر دست

قطب عالم تیره و مهربانان است از وطن اصلی خود گجرات رفته توطن کرد نام او سید برهان الدین است

و در زبان خلافتی آذربایق قطب عالم شهورست روضه او در قوه مستسه که وی احمد آباد وفات او در سنه
 بوده که عدد عبارتست مطلق یوم التریه سنه بر روز و شب او سنگی افتاده است که جاس صفت سنگ و چوب
 و آهن است و این هر سه صفت در وی سما وجود و اصلا شخیص کی ازین هر سه چیز در وی نتوان کرد که کدام است
 شیخ عبدالحق گفته اگر گویند سنگ است یا چون نیک ملاحظه کنند گویند که آهنگ است یا چون بنگرند با نظر سه
 که نه بلکه چوب است هر کدام ازین سه صفت در وی بهم محضوم است و هر مشکوک که بجانب چیزی است بشاخصه تعلق
 دارد چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمد و بود چیزی بیایم او شاد و لذت آید و سنگ است یا آهنگ است یا چوب
 حق تعالی این هر سه صفت را در وی احدی فرمود و بعد علم انهن تحریر نمود که اسطه آبی و ذره بومی دارد
 و قتی که در کشت او را در احمد آباد شد باریت غیر ترغیض و وقت شاه عالم و خاندان و مدینه سعادت اند و گذشت
 بای پر مغازه نریه بنگار است سه

وضع فقیر منی مانا سانه بچاک من نیست
 وین اندامه اما بسیا خوش بود انیم

گرامی جگر گوشه ام ابو الخیر نور الحسن انعم الله علیه نقل نعمته نیز درین سنه و زیارت همراه من بود در سنه احمد
 شاه عالم پسر قطب عالمت تمام او شاه نجمن وی نیز در احمد آباد آسوده است روضه او در ایگانه و قلعه بنگار اهل
 آذربایق است مقامی عالی و جای پاکیزه دارد وی را در سلوک این طریق طوری عجیب و طریق غریب بود حال طایف
 و سگری غالبی است تربیت از شیخ احمد که تویافین خوارق عادات او وی بسیار بود در من آمد در سنه که بعد از نظر
 فقر است از دنیا رفت ما وی از یک شاخه اریح حق تعالی از بر کلمات او بانیز حمله بخشید شیخ عبدالحق دبلوسی
 مینویسد که در پیشین که بلده قدیمه ولایت گرات است مشایخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام
 ملتانی است خلیفه نظام اولیاد و در حقیقت در آن سرزمین بوی عشق و محبت می آید و از درین زمان ایخانوار کت
 و ولایت منی تا بدست

بهر زمین که نسیمی زلفت او زده است
 بنوز از سر آن بوی عشق سے آید

دواد الملک یکی از مسلمانان وقت و مقبولان آذربایق است در لیاحه ای که گری و صورت عام پر و واجبی خاص بود
 علامات خصوص تصاون داشت قبرا و قریب جوانا گده است
 قاضی محمود وی صاحب سکر و ذوق عشق و محبت و مشرب و حالات و عذارت بود و جگر سیاهی می که بزبان هند
 دارد بغایت مطبوع و موثر است و آثام عشق و وجد بی تکلف از سخنان وی لایح و قتی که نور او نریه کرد و پیر

بزرگوارش گوشه کفن از روی او برداشته نگاهین بجانب او میکرد و او نیز چشم بکشاود و تیمم کرد و پدر گفت بابا محمود
این چه ادبای مغلطانه است همچنان باز چشم بر بست قبر او در قصد بوسه بر بوی گجرات است

شیخ وجیه الدین علوی از متاخرین مشایخ گجرات است و انشعوری بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
سن و معروضات مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت وارشاد طالبان بر اکثر کتب شریفین و حاشی
و تالیفات هم دارد و در لباس بر وضع عوام آند را کتفا کرده در ائمه استوار شد و مولد او در سنه ۹۰۰ هجری است و در سنه
نشور نمایافت و در بده فاخره گجرات فنون متعارفه از ملامد کسب نمود و در سمرقند دست بخندت شیخ قاضی بنیاد
و ساندای دراز بر سندا فاده و فاضله نشست و شرق و غرب عالم را از فیض انوار معروض ساخت در سنه ۹۰۰ هجری
لهجرات نمود و در کتب شیخ است و شیخ احمد آباد و در صحیح فائده خود آورده است شرح الشرح نخبه الکتاب و آن
از مولفاتش نزد این عاجز موجود است شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که مقرر مظهر دروفتی که بقصد زیارت سید کائنات
صلی بدان دریا رسید بلاقات وی مستعد شد و بعضی اذکار و اشغال سلسله علییه قادر بر شرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و صحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امامت ایشان کرده منی و مفرمود
سراج تا کعبه مظهر انبی مینه تکبیر تحریره نیگوید در انخای کرامات با وجود کثرت خوارق عادات بسیار سیکو شید شاه
بدیع الدین مار بوجه او از کاپی بچون پور شد و از آنجا باز گشته بکن پور که موضعی است در نواح قنوج آمد و همانجا بود
شاه مار غرائب احوال و عجائب الطوار از وی نقل میکنند که در عقل نمی آید که بند در مقام صمدیت بود و از واره سال
طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر ممنوع تجدید غسل نشد سلسله او بسبب کبر سن یا بجهتی دیگر به پنج یا شش
محضرت رسالت صلح می پیوندد و بعضی چیزهای دیگر است که اصلی ندارد و از راه شریعت و طریقت خارج است
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عهد او بوی مکتوب نوشته شاه و الاجاه ولی الله دهلوی را کسی از مال شاه دار
پسید فرمود ایشان وارد شد بنهندستان بعد شرح نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریقه این است
اخذ الخرقه عن الشیخ طیفور الشامی المعروف بابی یزید البسطامی عن الشیخ یمین الدین الشامی عن الشیخ
عبدالله حامل راية النبي صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم هكذا
علقناه عن رسالة العقد الفريد في سلاسل اهل التوحيد و در نسب این است بدیع الدین سدا بنی الدین
بن ظهیر الدین بن سعید بن احمد بن الامام جعفر صادق هكذا را اینا که فی بعض الجامع و در هر دو نسبت
علما باعتبار علم نسب و علم احوال است پیوسته بحیث لا یصل التولی الحازم فی ذلک و احوال ایشان

دو قسم است جمعی که ثقات اند که چیزی نوشته اند و غیر ثقات خود محالات او را میکنند و این فقیر از والد خود و ایشان
 از تعلیف ابوالقاسم اکبر آبادی بعضی اشغال این طائفه اخذ کرده است مثل شغل آینه و در آنجوخ دو سه چیزی او را
 می گویند که حاصل تعلیم بآن وارد نشده و صحیح و بد نیست مثل قهر طبری شریف زنده می و در زمان مبارک آنحضرت
 صلوات بر کتاب اخبار الاخبار ترجمه علمای شریفین چرا باشد که مافوق حضرت حواری مدینه بود بن قدس سرور یاد کرد
 کرده و انوشیروانی در مناقب الامیر لیاقت پذیرش علی است شاه از خود سالی سالی در دست حضرت فخرالدین آورده
 بود باغی ریاضات نماید بعد از سنه اخذ خرقة پنا که گذشت ذکر نمود و گفت در ایضا بقدره نویسی داشت از
 روحانیت معجزه ملاحظه یافت بعد از آنکه خلفا را و نام بنام کرده و جمعی کثیر ایشان در آن زمان بودند که من بود
 نقلی و نه سال استقامت فرمود در زندان ساکن بهشت شد و در روایتی که در باره او است در زندان ازین
 عالم رحلت فرمود و تاریخ سنه اول ساکن بهشت است و تاریخ سنه دوم آه افسوس شاه دار و میگویند که تاریخ تولدش
 شاه کونین است تاریخ گویم در صحت جسم وی در رون قبر کن پور نیز زود بل علم و شعور سخن است مشهور بعضی هم در سخا
 نشان میدهند و این قول عام است و خاصه در که میان صفا و مرده میگویند علی کل منزل از زمان این زمانه
 هیچ میرسی که بنده گوراند سر پا کرد و زور و الله اعلم

مولانا تقی الدین او همی بغایت متقی بود کار او آن بود که کتاب او را دی داشت آنرا میگرفت و در آخر
 شب از خانه بیرون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پاره از شب میگذاشت بخانه می آمد گویند ابوال
 بر مولانا آمدند و گفتند که تو میان ما باشی گفت من با زن و فرزند دارم با شما چنان و زمان ما صحبت بنحو آمد
 شیخ رقیه الدین پسر بزرگ شیخ نورست بسی منکر و صاحب طالت بود شیخ حسام ناگه پوری گفت او میگفت الله
 که من از سگ بزارم هم کمتر شیخ عبدالحق فرموده و وقتی این حکایت بختمت والد خود نقل کردم گفتند که در تمام عمر
 خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام رح

شیخ انور پسر خرد شیخ نورست بزرگ بود شیخ حسام الدین در کتب بات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه
 باشد فرمود در مان که چشم فراز کرده می نگرند آن می بینند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست بگویند
 چشم از برای چه بکشایند استغ و لنعم باقیل سه

براه دیده دور وید و رختهای شره
 نشانده ام که خیال تو راه گم نمکند
 میرسید اشرف سمنانی معروف با شرف جهانگیر از کلامان است صاحب کرامات و حالات در سیاحت رفیق

علی همدانی بود. عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقه ارادت شیخ علاء راسخی درآمد و خلافت عظمی از مخدوم
 بهانیان بهمان گشت دارد و او را بسیار مدح میکنند و عقائقی و توحید سخنان از زبانش عالی افتاده او را مکتوبات
 ششگانه تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جوهری از وی تحقیق بمحض ایمان فرعون که در نصوص اشارت
 بدان واقع شده کرده بود او درین باب بلوی مکتوبی نوشت قبرا و در کچو نچه از قریات جوهری است بسی مقام
 بنیض است در مکتوب مذکور قاضی را بر مشرب صوفیه تخریض نموده و نوشته که رتبه این مشرب و وجه این منصب
 شمه از کلام احمد غزالی دانسته شود که میفرماید من لولیکن له نصیب من هذالعلم اخاف علیه من سوء
 الخاتمة بلانی فی نصیب منة التصدیق والذکر لایم کاهل التحقيق بعدة نوشته که بر آستان زور طوری ای شرک
 خفی نیز بر سنگه ای این عقیده امکان ندارد راسخی می گویند این علم را درین سخن که گفته و نوشته نظری هست

شیخ قاسم اردوبی دهلوی نیز شیخ فتح الله است که از علماء دهلوی بود وی رساله داروسمی با و اب الساکین
 در وی مینویسد در ایشان معنی و تسبیح و شانه و عصا و مقرآن و سوزن و ابروی و کاسه و نکران و طشت و آفتاب
 و کفش و نعلین که بر این و یا بر آن میدهند هر یکی دلالت دارد بر معنی بعده این معانی را بیان کرده که در اعتبار الانبیا
 منقول است

مسعودی و یک از قریبای سلطان فیروز است نام اصلی او شیرخان بود دتی در لباس دولتندان مانند آگاه بنده
 از جذبات حق گریبان گیر حال او شد و مرید شیخ رکن الدین گردید بقایست حالت سکونت شیخ دهلوی میگوید وی
 ازستان باوه و صرت و خم شکنان خخانه حقیقت است سخن ستانه میگوید در سلسله چشمتبه چکاس انجمن اسرار حقیقت
 فاش گفته و مستی نکرده که او کرده دشک او بجدی گرم بود که اگر بر دست یکی می افتاد میسوخت قصایف بسیار دارد
 و اگر نظم خیر و اجواب گفته تمیذات و مرآة العارفين تالیف او است در لاد و سرای قریب مقام خواجه قطب الدین
 بسیار مجردانه و غریبانه گفته است در مرآة میگوید لسان وقت ناطق است و صیغ غیب شاهد ماغائبان حاضر و محاضر
 غائب از آن رو که ما نایم پیدائیم و از آن روی که ما نایم هیولا آئیم اگر گشت رموز غیب جوی ما را ما گوسه
 این حروف است که ظرف است و قاطی است که کاشش اسرار است بیاضی است که در چشم دل سودا ریزد
 در سواد نیست که در دماغ بیان سودا گیر و نور نیست دیده افروز ناری است پرده سوز با شجر اخضر طوریم که انار نهای
 آن نوریم فروش بر تافته و ظلمت از ما شافته و ما را ما یافته با از ما میگوید و شمارایی شما میجوید الی آخر شیخ دهلوی
 گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی است و آن مقدار معارف که درین کتاب کرده و کتاب دیگر است

سید عالم نیرہ و خلیفہ گیسو درازست مشرب عشق و محبت بروی غالب بود وی را از آنی محبتی واقع شد
 مدتی پنهان داشت آنرا آن زن را در جلال عقد خود آورد وقت بلوغ و حکام منظر سید بر جمال او افتاد و یکی از وقت
 و حالتی او را دست داد آہی بر کشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در عقد نشست و او را در کنار گرفت تا وقت حصول
 بمنزل او نیز تمام شدہ بود ہر دو را پہلوی یکدیگر در قبر کردند و ہما امدتے

کششے کہ عشق دارد نگذارت بدینسان بجزازہ گریاسے ہزار خواستے آمد

شیخ پیارہ مرید سید الدست و تربیت از گیسو دراز یافت وی در اول کہ بخدمت میر سید رسید در پیش
 جای عاشق بودہ او حجاب کرد و گفت بندہ برای عشق آموختن بخدمت رسیدہ است من عشق چہ دانم کہ چہ باشد
 فرمود مقصود امتحان حال در دستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقعہ افتادہ است بگو وی عرضہ نمود کہ
 من وقتی بر ہندو زنی نگران بودم و بیچ جیلہ وصال او دست نداری زنا بستم و بد بخانہ کہ او بہرستش می آمد فرتم
 تا او را بہ ہم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی ہستی چون تو دیگر کجا یا ہم کہ او را طریق محبت ضایا موزم این کار
 عالی ہمتانستہ عزیز تر از ایمان دیگر چہ چیز خواهد بود از آن صرف را بہ محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم
 پس او را چہ نام فرمود و قابل انکسار معرفت گردانید و رسید بجایکہ رسید و نسیم باقیل سے
 دلیل عشق معینیست عشقہای مجازہ کتاب رسد شہم از نظارہ کل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیارہ است از کمالان وقت و مناسب کرامت بود مرتبہ عظیمہ دشانی رفیع داشت
 در گورو بگالہ بر تخت نشست و حکم کردی چنانچہ پادشاہان نشیند و حکم کنند شاہ گوراز حجت تو ہمہ و غنڈہ کہ بقبول
 عرض گویان بملطرا و راہ یافت وی را شہید کرد قاتلان چون در خانقاہ او درآمد و بنیاد خونریزی کردند ہر
 مریدی کہ شمشیر میزدند شیخ یا قمار یا قمار سیفر بود چون تیغ بروی زدند فرمود یا رحمن و بہین کلمہ جان بحق تسلیم کرد
 چنین گویند سر او بر زمین افتادہ بود و اسد امد میگفت

شیخ محمد ملا وہ او را سبیل العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد
 شیخی کامل فریح الحال بود و مولع بود بوجد و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت شتہ حالت بعد و فراق
 شیخ را حال بجدی کشید کہ نزدیک با نزاق روح رسید شخصی کہ بر طلق او اطلاع داشت قوالی را فرمود تا چیزی
 دیگر گوید کہ منجرا از حالت قرب و وصال بود بگردشیدن آن یکی تازگی و فرحت و شیخ پیدا شد گویا از سر فر
 جانی در قالب او بر تختند سے

شان المحب عجیب فی صبا بنه	الحجیر یقتله والوصل یحییه
که بظلم منی نواز در گه بست از من میکند	زنده می سازد مرا آشوخ و باز من میکند
الوصل یحیی والفرق یمیت	فما ذلت فی العشق حیا و میتا
چشمت کت بایت در جهان	مرگ آید در میان بگنجد
چشمت بغمزه لب بشکرت سده میکند	تفسیر آیت خلق الموت و الحیاة

وی روزی در سنه بود و توجه نمود درائی از رایان آندیا گذر کرد و بقصد تاشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد بیوش شد و بهندوانی که با وی بود گفت بگیرید ورنه رفته اورا از آن مجلس کشیده بدر برود بعد از زمانی که جمال خود آمد کیفیت حال را از وی پرسید گفت این سلمان خدا را در کنار گرفته میگردد اگر نه مرا بیرون کشیدندی بجا آورفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده است

عاشق گردد هر که بگویت گذرد
آری از در و بام تو بیبار عشق

وفات او در سنه بوده قبر او در طلاوه است که قصبه است از قنوج جدید پری شیخ عبدالحق دهلوی سدا سرح مرید او بود و عم کلان شیخ رزق الله متخلص مشتاقی نیز از مریدان اوست در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شوق با وجود کبر سن همچنان تازه بود مع من اگر پیشدم عشق جوان است هنوز و درین نزدیکی قصبه طلاوه بود شیخ فضل الرحمن تذکار آن زمان است ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امروزمین شریف نزدیک بهشتار سال بسیده الما ذوق و محبت و در همچنان تازه است که کسی را در اول نشو و نما باشد و الدیر گوار رح را بوی عنایتی بود و این بنده را نیز با او دوستی و راه و رسم کتابت است بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب صحبت میکرد و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت احوال یکا زمان روزگار است کسیکه بصحبت ایشان میرسد یا دست بست ایشان سید بزرگی از رنگهای این پروردگار در وی میگردد حق تعالی در غم و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جوپوری مرید و شاگرد خود است قاضی عبدالمقصد دانشمند بود و بدوام درس افتاده مشغول فسیح بود بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی نیز شعری دارد او را با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه همشایر و خصوصاً در زیاده که از گریه مشکین چکد شیخ آنرا نمجس میگفت و قاضی بطهارت او میرفت گویم ظاهر قضا درین قاضی است شیخ عبدالحق گفته بر شیخ طریقه موالی از طعن و تشنیع خصم غالب بود و تحمل که در ایام بحث بسبب بعضی از حواری

عارض شده باشد در آنجا یعنی نیز دست بهم داده و الله اعلم گویند در خانه نوی زرباریده بود شیخ در مری بود و در وقت
 امیر تیمور با بعضی دیگر از اکابر شهر بچونپور رشت قاضی بهمان واقعه از دلی به آنجا رفته و وفات او در آنجا بود روح
 شیخ تقی در کوه ماکپور بود و حالش بود حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرمود نام او در مرغ موام گویند
 بسیار موثرست خصوصاً در دفع زهر مار کان چه خوش بودی اگر است ثابت بغیر خدا شکر بودی او در امر که سلطان شیخ
 بغزور آمده بود شیخ الاسلام این تمیبه قدس سده نیز در آن لشکر تشریف داشت چون فوت نمود بر خوافان آن سلطان
 عمل بر آورد و گفت یا خاند بن الولید شیخ الاسلام بانگ بر زد که چه میگوئی بگو ای کعبه و ای کعبه استین گفت در
 لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گردانید جهان آمد و بجهت سحر بدین قلم است در آنجا است بکجا
 شیخ عبدالعزیز شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی است سلسله شطاریه بر پا کرده او است مطهر نظام
 و شوکت باطن داشت مرث وقت خود بود گویند وی نقاره میزد و نواز میبازد که غالبی است که بیایه او را بنی
 راه نمایم چون در مجلس شیخ است هر سوگناه میگرد و میگفت که اینجا تمیبه سیه که عبارت از طالب علمان پرشیدنی است
 باشد نباشد تا سخن خد گفته شود در سال او در طریق شطاریه شهرت قیام در قلعه مند دست روح

شیخ حسام الدین ناکپوری مرید و خلیفه شیخ نورست از اعیان شایخ وقت خود بود عالم بود و علم شریعت و طریقت
 او را محفوظات است شوق العارفین نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در آنجا می نویسند فرمان شد ساکنان ذکر
 عاشق کرده اند فکر عارفان شد فیض الهی ناگاه رسد و کن بردل ناگاه رسد پس ساکن منتظر می باید تا از پرده غیب
 چه کساید فرمان شد فراق کجا است یا اوست یا نور و است یا پر تو نور اوست فرمان شد که اگر کسی بتام قطبیت برسد
 هم می باید که تلاوت قرآن ترک کند الا قیل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد در ویش را چار چیز می باید در دست
 دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مریض و السوال شکوه المانع است
 فرمان شد دنیا همچو سایه است و آخرت همچو آفتاب هر چند کسی جانب سایه رود در فتن نیاید چون موی آفتاب رسد
 سایه خود را بر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین تشویق که گسان بلیند فرمان شد آینه که کسین شاد و خسته که کسین
 جدش مولانا جلال الدین و فرزندش مولانا خواجہ ہرود دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صابرو متقی بود ترجمه ایشان
 در اخبار الایثار است

مولانا شخین حافظ کبج نشین بود در ماکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر مزارعی پیش او آمدی پرسیدی
 ستوران تو نغز اندوگشت تو نیک است شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه فهم از پرسیدن این چیز با دل او خوش میشود و در خانه خویش فخر میکند که مخدوم چنین گفت و چنین پرسیدم
 شیخ علی پیر و بن شیخ احمد مائمی از قوم نوابت است و این قوم در ولایت دکن معروف است طبری در تاریخ
 خود گویند نایب طائفه ایست از قریش که از ترس مجاج بن یوسف ثقفی از مزینه منوره برآمده خود را با صلح بگردانند
 رسانیدند و در آن سرزمین توطن برگرفتند ما میم بر وزن عظامیم کی از بنا در گجرات احمد آباد است شیخ علی خریز
 زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود از علماء صوفیه موحده است مثبت توحید وجودی و پیرو
 شیخ محی الدین بن عربی عالم بود و معلوم ظاهر و باطن تفسیر عرفانی که بصفت ایجاز و ترفیق موصوف است و تفسیر را
 بقرآن استزاج داده از دست این تفسیر درین نزدیکی بحمت مدار البام این ریاست شیخ محمد جمال الدین دلموی
 که خسر کاتب حروف باشند در مصر قاہرہ مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گشته بسیار خوب تفسیر است و
 نوارت شرح عوارف نیز از دست شرمی دارد و بر فصوص که در آن در تطبیق ظاهر و باطن کوشیده و رساله دارد
 مسمی بادلۃ التوحید بغایت موجز و مستخرج درین ساله در تحریر دلائل عقلیه و بر این قطعیه و از لاله شکوک و اماطه شبهات
 سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند ایراد
 فرموده میگوید هذه ادلة التوحید ترجیح عن افئدة المتکثرین بطلان التردد اذ المر یخشیهم دین ربیب
 التقلید و هی من القرآن المجید فایما قالوا فخر وجه الله ان الله و امع علیهم سنذیرم آیاتنا فی الآفاق
 و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شہید الا انهم فی مرية من لقاء
 ربهم الا انهم بکل شیء محیط هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم و نحن اقرب الیه منکم
 و لکن لا تبصرون و نحن اقرب الیه من جبل الورد و هو معکم انما کنتم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
 رمی و کل شیء عالمک الا وجهه و کل من علیها فان و یمقی وجهه ربکذا و الجلال و الاکرام الله نور السموات
 و الارض الایه و من الاخبار النبویه اصدق کلمة قالها العرب **ع** الا کل شیء ما خلا الله باطل
 و لا یزال العبد یتقرب الی النوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمع الذی یسمع به و بصره الذی
 یرى به و الذی نفس محمد سیده لود لیتهم بحبل لبطصلی الله الخیر ذلک من الایات و الاخبار و النجی

اولها آثار از من الشبهات در عین متوجیه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی روح السدر و صمد دہ نشندان بلند است و شهره بلاد
 عرب و محم موله او دولت آباد دلی است و شهرت وی سنخی است که شرح او ساف او اگر چه در زمان او دشتندان

بودند که اساتذ و مشرکان او بودند و اما شهرت و قبولی که حق تعالی او را عطا کرد و چنانکه از اهل زمان او نکرده
 وانشای نرسیده مولانا خواجگی در قاضی سید القدر اندوخت و چراغ انقیاد در انجمن اقران برافروخت ایامی که رانای
 تیموریه جانب دینی حرکت کرد قاضی در رکاب استاد خود مولانا خواجگی طریق مهاجرت از دهنی پیوسته مولانا در کالپی
 راجه ایقامت انگن و قاضی جانب یومیر رفت سلطان پرایم شرقی مقدم او را مقنن درسته لوازم قدسی
 افزون از وصفت بجا آورد و خطاب ملک الطهای بلند آواز و سادست عرق سینه با آنس در جنبش آفرینی
 شکایت حساد مولانا خواجگی نوشت مولانا این دو بیت سعدی شیراز تیر در جواب قلمی مندرود

ای بیش از آنکه در قلم آید شناسد تو و آب سرد و شراب و مغرب غای تو
 این در بقای عمر تو نفع به انسان باقی معیار آنکه خواهم بقای تو

گویند باندک زمانی بر او عبادت گزینی کافی در شایسته که در این سخن معنی تمام نموده
 و در بیع الیمان در علم بلاغت که در این سید شرح شده و تفسیر بر موانع از دست در تفسیر نیز از برای صحیح تکلفی کرده
 شیخ دلبوی گوید قابل انحصار و متفحص در کتب است و در ادبی و فلسفی و فقهی و غیره واردات رومی شده
 قیام و جوئی است و در ادبی و فلسفی و فقهی و غیره واردات رومی شده و در این بیت نبوت سلام
 غایب است و در این شیخ ختم سید سعادت و موجب نبوت و در آیت آن خواهر بود و انشاء الله تعالی
 بعد از آنکه شمس آن رساله ذکر کرده این شمس الاطلاع علیها در جمیع الایضار الاحیاء

خواجگی سید شیخ از اولاد شیخ حمید الدین است بسیار بزرگ بود جامع بر این شریعت و طریقت و حقیقت
 ذوقی کمال داشت عشق تمام و علمی و امر و موصوت بود بغایت تیر و تقوی و در شیخ کبریت که ما سب مقام
 در و اکت کتاب در این شرح نمود و در این تفسیر سستی بنویسند هر چیزی از قرآن مجلدی جدا نوشته است
 و حل بر آکب و بیان معنی قرآن از آنچه در تفسیر یومی باشد تفهیم و تسهیل و هر چه در بیان فرموده بغایت جامع
 بود و محبت حضرت سید کائنات صلوات الله علیه بر او را نور از خانه و چاه و باران همه در آید است با کفایت سفر کرده
 و تمن نمود و بود عراب را خود میراند و گاو و آن عراب را هر قدر نگاه میباید و در دست میکرد و بغایت عالم کهن
 در دست می پرشید شیخ عبدالحق دلبوی گوید فقیر آن جاها را زیارت کرده است بر سر جامه دستار و پیراهن
 و از آن یک جنس پاپی بود از آنچه ذراعی یک فلس هم تیر زده استی گویم گویا تفسیر بود از برای حدیث

اکان البدایة من الاخبار

شیخ احمد زاول در چند شب پانی مساجد با نام افکند است بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و ورع و تقوی و زوق و حالت در امر عرفان و سعی عمیقاً در کمال بود و اهل درسیا پیش از قدر نبود مجلسی از سنا مجلس سفیان ثوری بود وی شاگرد و مرید شیخ حسین نگری است شیروار در مجلس نشستی و اقبال آمده و حال الرضا و بیست و هفت تمام گفتن چنانکه زهره ملوک آب شادی و لغتی با سعادت سخن بشیریت بنا کرد با ایشان سخن بگردد تا با یکدیگر در مدین مجذوب آمد و گفت احمد ترا آسمان می طلبند پیش بر خود برو و او خود نیز در جهان شب مشنگی این چیزی در جهان ساعت متوجه ناگوشد و از دار قضا بدار بقا رسالت کرد در حالت سکرات بعد از آنکه افاق درست و دست بر آوردی و کبیر تجرید گفتن و بخود شدی در همین حال نامه که گویند جان بحق آید که در روز اولی از چهره خویش جایی یافت در اخبار الانبیا از احوال و بی نظایر ذکر کرده که از قبیل دعوات عمومی است هر چه در آنست که از باب ظن و سکر بود بلکه خود آن حرکات دلیل است بر اینی و اما علم

شیخ محمد زاهد در هر سو از اولاد شیخ الاسلام به والدین ذکر است و در هر سو تقصیر است که در هر سو ناله می پری عظیم با برکت و لغت و کرامت محراب و اوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان سلطانی تا زمان سلام شاد باقی بود وی گفته دنیا بیش آنست همانقدر زیاده است که از وی چیزی بچند خورند و در وقت سردی گرم شود چون زیاد شود بسوزد و پاک کند در نماز شام بود و در رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپردم و این ماجرا در شنبه ۹۵۴ رو داد

شیخ احمد زاهد در هر سو از اولاد شیخ محمد زاهد است و در هر سو تقصیر است که در هر سو ناله می پری عظیم با برکت و لغت و کرامت محراب و اوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان سلطانی تا زمان سلام شاد باقی بود وی گفته دنیا بیش آنست همانقدر زیاده است که از وی چیزی بچند خورند و در وقت سردی گرم شود چون زیاد شود بسوزد و پاک کند در نماز شام بود و در رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپردم و این ماجرا در شنبه ۹۵۴ رو داد

شیخ احمد زاهد در هر سو از اولاد شیخ محمد زاهد است و در هر سو تقصیر است که در هر سو ناله می پری عظیم با برکت و لغت و کرامت محراب و اوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان سلطانی تا زمان سلام شاد باقی بود وی گفته دنیا بیش آنست همانقدر زیاده است که از وی چیزی بچند خورند و در وقت سردی گرم شود چون زیاد شود بسوزد و پاک کند در نماز شام بود و در رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپردم و این ماجرا در شنبه ۹۵۴ رو داد

بیرون زد و بعضی مردانند که دریا با فرومی برند و آروغ نمی آرد و می میگفت نظامی شاعرانافض بود که گفتی

صحبت یکان ز بهمان دور شد خوان عسلخ نما در ز نور شد

زیرا که صحبت مسطقی صلح چنانکه صحابه را بود همچنان ارباب حال و همیان ذمه اهلان را اکنون بدست است

در راه عشق مرحله قرب بغایت بی قیمت خیانت در عاصیفرست

وز زمان سلطان ابراهیم شرقی در شکله از دنیا رفت

شیخ جمال گو جری مرید احمد عبدالحی است در آن ایام که شیخ او در راه او بود در سنگاده همراه داشت می

بچه زانید شیخ مینرانی ولادت نمود کرد و همه اعیان و اکابر و امرا شهر را ممان ساختند و نزد دیگر شیخ جمال

شکایت کرد که شما چگونه از او اندر بر ما را اطمینان یافت جمال نیز بانی میگفت بود سخن را طلبیده که الذی یحیفة

و حلال این کتاب تو از جمله آریانی ترا چون طلب

شیخ بختیار غنا صحر هر فریوشی بود مرید احمد عبدالحی شد و رسید بجایکه رسید به شیخ خود از او با علم فرست

عالم بود هر چه گفتی از کتاب آمد و سنت رسول الله بیرون گفتی می را شومست می از جمال بود و در قضا در آن

بیخاقت روزی با زن خود میخواست که جماعت کند و اثنای آن بود که دخول کن شیخ او را طلبید فی الحال

زن را بجای خود بگذاشت و جامه بزرگرفت و بخدمت پیر شتافت شیخ عبدالحی در بونی سیزده شان که این

طلب زحمت استخوان او بود تا در آنوقت مطابعت کند با زانفتی که پیر زانی صاحب سنن نیز شوق داشت

و مریع بود بکثرت جماع و درین کار اگر بطریق طلال بود انکاری در میان نیست بلکه فیه طالب در ساکینا وقت

زیرا که از آن تخلیه او می کرد و منی میشود و حباب الی من دنیا که الطیب و اللذی و غیره عینی فی الصلوة

شاه نور بزرگ بود صاحب کشف در اول قصار بود و گاهان شاه داود در سه وقت او رسید و وقت استقامت

او را معانه کرد گفت با با تاکی چوب را بر چوب بزی کار و دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و جمال حال

مصلحت دید من آنست که یاریان همکار بگر از ندوسد بطرف یاری گیرند

شاه پیر که در انبال بود خلیفه اوست

شیخ سعد الدین خیر آبادی مرید شیخ میناست بزرگ بود حافظ حد و در شریعت و آداب طریقت حضور بود

به طریقه پیر خود مریع بود بود و در علم در علم فقه و اصول و نحو تا فیضاد او در هر ساله یک شیخ نوشته است سخی

بجمع السلوک بسی از ملفوظات و حالات شیخ خود را در وی درج کرده در وقتی که از وی نقل میکند میگوید

قال شیخ شیعہ میںنا ادا معہ اللہ فینا

شیخ حسن بن طاہر درساگلی کلام امدیہ حفظ کرد و در ہر روزہ ساگلی اکثر کتب مشہورہ تحصیل نمود و از ان عمر مشغول بحق گشت و در بستہ بیخ ساگلی در ویشی را کمال رسانید و مرید راجی سید حامد شاہ گردید و ذوق خلوت و کمالی بحق جناب یافت سید حامد شاہ میفرمود اگر فرزند کسی تیار است بپرستند کہ بزرگ عالم شاہ ما چہ تحفہ آوردی گویم فرزند تو مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن محبت موجد است عالم پور و عارف برادر سلطان سکندر بودی کہ ہوا می سلطنت در سرداشت مرید او بود روزی ہمدین بن خیال بخیرت او آمد و التماس نمود کہ فاتحہ بخوانی تا امر سلطنت در بی نصیب گردد شیخ او را چنین سود ایاز داشت و گفت حق سبحانہ و تعالی بکلمت خویش ترقی کنی خواستہ است تیرہ را تا سارضا کن تو طبع او باقی نبرد و در بیخ منزل و بی است و آن برجی است از مصارع بنا کردہ سلطان تعلق بتعبیر است از ابی مندلی گویند روزی قوال این باغی سرانید

ای ساقی ازان می کہ دل و دین من است
 پر کن قدحی کہ بیان شیرین من است
 گزبت شراب خوردن آئین من است
 مشوقہ بجام خوردن آئین من است

شیخ را ذوق غریب دست داد و روز متصل ہی اکل و شراب و جدیکہ روز سوم در بہان غلبہ شوق بیان شیرین بہان آفرین سپرد و فات اوروز جمع شدہ بودہ از اصناف او قتل الفیتن متضمن شمع است رسالت اورا رسالت دیگر است در طریق سلوک و علم تو امید و جواب سوالی نوشتہ است تا کہ در لغت رفیق است و فتن حسنی انتقال است از مکانی بکافی و درین محل اسنوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد است و این اوروز تہ نفس تزکیہ می نامند و در مرتبہ قلب تہ فیہ و در مرتبہ روح تجلیہ انہ شیخ دہلوی درین محل از مہمات قطب عالم نقل آورده کہ شریعت کہ بنگی در میان سقن است و طریقت از خود رستن و حقیقت بدوست چو مستن دیگر شریعت فرنا برداری است طریقت از غیر بیزاری حقیقت با دست بر خورد داری دیگر شریعت غنا است و طریقت فنا و حقیقت بقا و جذبہ جبارت است از رحمت خاص کہ اینا کہ رحمة من عندنا عبارت ازان است و دعای

من طفی صلعم اللہ جبارنی اسالک رحمة من عندک قدی ہما قلبی بنی بر آنت والیہ اشار صلعم فی

قولہ انی کاجد نفس الرحمن من قبل التین

درین دیار ازان سر خوشم کہ کہ گاہ است
 نسیم بوی تو ام زمین دیار سے آید

این اشارت تہجلی و انہ و فیض حق و بر تہ حق و موصوف کون عبارت است از انقطاع و تہرا از پندار خودی و پنداری

وارتفاع جمل و علم بوجود مطلق و الله اعلم

شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری صاحب حالات و جامع برکات و کرامات بود قاری بود و مشرب شطار داشت او را رساله ایست درین باب در وی گفته الطریق الی الله بعد من انفس الخلق او را در آن استقامت و روح طیبه چنان ذوق و حالت دست دادی که نزدیک با نزاع روح بودی گویند شخصی در حالت تقاضت غالیه پیش او آورد هم در آن ذوق وصال یافت و کان ذلک فی سنة ۹۲۱

محمد و محمد و الدین غوری از شایخ دیار تار قوچ است مروی بزرگ بود کمال اتقان داشت هیچ سنتی از سنی سید المرسلین جملهم ترک نمیکرد فقر و فقرا را بسیار دوست میداشت محمد و محمد او را آن مولانا غلام است که در زمان محمد تعلق بود میگویند وی در ایام غزوه سلطنت خود گفته بود که فیصل خدا منقطع نیست چرا باید که فیصل نبوت منقطع شود اگر کسی خالده عوی پیغمبری کند به مجرد آنکه در آن میکشد یا در مولانا عواد به خود گفت که غور چه نیگونی تعلق حکم کرد که او را تعلق کنند و نیز نشر بر آنند

مولانا سماء الدین جامع بود میان علوم رسمی و الهی و عمومی و روحیه از آن زیادت بر قدس و جلال غایتی نگارده مرید شیخ کبیر نیر محمد و مریدان پیش او مولانا سماء الدین که شاگرد سید شریعت تبریزی بود نمند کرد و در آن زمان برآمده بر زنتور و میان کز را نیده بدلی آمد سن کبیر داشت بر احاطه باقی حواشی داشت که بجمع عارفان و اولیای کافی است در رساله دیگر در بعضی بفتح الاسرار اکثر آن بعید منقول از سماع شیخ مزین لسانی است بر سر گذار داشت در مقام بحث خلق ارواح قبل از اجساد و یا بعد از آن و مقام روح پیغمبر و معنی شفاعت و آنکه روح زیر فلک قرص است ذکر کرده طرفی از آن در اخبار الاخیار و افعال بود در روح

شیخ عماد الدین بن سید مولانا سماء الدین است از زمانه وقت بود بغایت تحریر داشت تزیین کرد چون نایض حضور وقت و فراغ عبادت دید با اختیار از وی مفارقت کرد گویند وی در سخن ترک عبادت نمود کرد و در کتب بعد از غائب گفتی خواهد آمد خواهد رفت و گفتی خواهد آمد خواهد رفت او در کتب صریح صریح نیز سخن کرده اند خواجه ترمذی میگوید قال ابو عبسی بخاری میگوید قال ابو عبد الله و کذا ابدا و شاه عماد الدین با سیر کرده بود در آن میان جماعت از سادات نیز اسیر شده بودند وی رفت و بیاد شاه گفت که سادات را بگذار او قبول نکرد وی گفت چرا سادات سکونت در شهری که تو یار شاه آن شهر باشی بعد از آن بمنت وقت با شاه و خاجیز به پیشکش نمودند پذیرفت و گفت مراد اینها کار نیست بکارمندان و فرمان ده که در فلان میان ما با اجاب و دشواریش و ظلم کند هم در بعضی

قریبات سند و مقام کرد و قبر او هم در آنجا است حج

سید کبیر الدین حسین سیاحت بسیار کرد و بعد در آنجا سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت از وی
خوارق عادات بوجود می آمد شهر آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام هیچ کافر بعد از عرض کردن او
اسلام را بر وی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند
در حدیث شریف است که آن روزی که رسول الله بک رجلا خیر الشمن صهر النعم و فاقش و شد در آنجا بوده همانجا آسوده
شیخ حسام الدین متقی مسکنی عالم بود و زاهد از پایه فائقوا الله ما استطعتم بر شرف فانقوا الله حق تقات
رسیده و تقرب بقایست امتیاط نمودی و در زمین خراجی خراج میداد هم برین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی سکنه در
اوائل جمعیت او رسیده و تعلم نموده و نسبت فرج و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سنای دیوار تقبر شیخ بابا الدین
ذکر یا استادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرف شده پس انقطاع و استمتاع
بدان درست نباشد حج و این بدان آنکه امام اعظم رضی الله عنه زید مایه دیوار قرصخواه نشستی

شیخ عبدالوهاب بخاری از اولاد سید جلالت بخاری است بزرگ بود و موصوف بعلم و عمل و حال محبت وی از
سید صد الدین بخاری که پیروستاد و صهر او بود شنیده که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق جمیع
نعمت است لکن مردم قدر آن نعمت نمی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک
پیغمبر صلم بصفت حیات در مدینه وجود دست و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است
و وی سخنان بسیار از زبان شکر است و تعلق از آن غافلند و بی بهره شنیدند این کلام از پیش پیر پندار نیست
زیارت مدینه و خواست و برهه نشکی بشاقت و این سعادت در یافتن بوطن اصل نمود بنده عاجز میگوید که اگر
حضرت پیر چنین میفرمود که کی کلام مجید است و دیگر سنت آنحضرت صلم در کتب حدیث خوشتر بنمیزد زیرا که نفع
دو این سنت شامل هر عامی و خاصی است و فائده زیارت اگر فرض کنند جز مردم خواص دیگر عامه را با یقین نماند بود
و باجماع شیخ در عهد سلطان سکنه بود بی برلی آمد و سکنه را بوسی اعتقاد پیدا شد و باز از دلی قصد جزین یعنی کرد
و مکرر باین سعادت غنمی رسیده و بیشتر آنها اشایا یافته باین حد و محمود نمود و لفظ شیخ حاجی بعد د سال وفات او است
که در سنه ۸۲۲ بود و در تفسیر بیت که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا ارجاع بمنت پیغمبر صلم و ذکر او کرده و بسیاری از دو قاف
عشق و اسرار محبت در آنجا شرح نموده شیخ عبدالحق دیوبندی میگوید غالباً وقوع آن در غلبه حال و استغراق قیوت
بود دست و بدانجست در بعضی مواضع جاتب هر لفظ و عبارت شامری مانده بعد شیخ سنخنی چند از وی انتخاب زده

ذکر کرده است تا کیفیت غراب بیان آن کتاب تکلیف گردد و گفته که میان شروع و اتمام این تفسیر شش ماه بود و در
 شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد نور بخش است که بر گلشن را از شیخ دارد درین دیار از زمان سلطان بیک که در آن
 که معتقد تشریف آورد و سکونت کرد عارف بود و صاحب طالت و اهل شرب حلیه نیک لوفانی داشت بگلو شنه خور را
 بشیخ مدثر بن حاجی عبدالوهاب که در ادوی گفته دقتی در جرم شریعت از درویشی سخن شنیدم که نه واقع ظاهر شریعت
 بود خواستم که او را بگیرم و تعزیر کنم وی بر بالای کوه برآمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دیدن بیت بنی آدم

دست ناپیدا گریبان سیکش
 من پی دست و گریبان میروم

این بیت درین اثر که در ویهوش افتاد و از خود غیر نهمین و ششم وفات او در آنجا بوده قهراً هم در جواب شیخ حاجی است
 شاه احمد شعر علی ترک دانشمند تهر بود در درویشی کامل در پندیری توطن داشت کبیر السن بود در جواب

ایات مناسب کلمات که در این بیت است و جماعت داروست

وجواعة سموها هم سینه
 وجواعة صخره صخری مولده

قد شبهوه بخلقه لغتی فوا
 شمع الوردی فستروا بالملکفه

پنین گفته است

عجبا انعم ظالمین تلقبوا
 بالعدل ما فهم لعمری معرفه

قد جاهد هم من حیث لا یردونه
 ذقه طیل ذات الله مع نفع الصفه

در کتاب تاریخ در علم و عقل در دعوت آینی بود بر محمد پادشاه از خود تکلیف و عافیت مسلمانان می برد
 شیخ عبدالغفور اعظم پوری خایه شیخ عبدالقده و سبب صاحب افتخارات و کرانه تا بود گویند وی حضرت
 سید کائنات را صلح و خواب دید آنحضرت علم این سینه صلیه و از وی تلقین نمود اللهم صل علی محمد و آل محمد
 شیخ عبدالقده و سبب صاحب علم و ذوق و عالت و ملاوت و وجه و سماع بود اگر چه بظاهریست بیعت از
 شیخ محمد گرفته است ولی معتقد عاشق شیخ احمد عبدالحق بود او کتابی است اسمی یا هزار اسمیون در ذیل اول آن
 ناما لقب شیخ احمد نوشته و در ساله قدسید در معنی گرسنگی سخن فریب و تقریری مرغوب گشته که در اخبار اخیان
 هر قوم است در آخرا آن میگوید گرسنگی را سه مقام است اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب معلوم است
 دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و فاشاک غیر است سوم را آتش محبوب و مشوق
 خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال است ان الله جمیل محب الجمال

توجه در آینه حیران حسن خویشی
زمانه ایست که هر کس بخود گرفتار است

شیخ او همین دلبوی جیداری شیخ عبدالحق دلبوی است نام اصلی ایشان زین العابدین است دانشمند کامل
و متبحر و متعبد و در نهایت ششوع و انگسار و تادب و وقار بود بجان آواسب و اوضاع که در میان مردم می بود
در این خانه نیز بود و صلیه در نهایت جمال ز نورانیت داشت انوار علم و تقوی از حسین و سی لایح بود اکثر احوال
صالح بودی و در لطف احتیاط تمام داشتی مرید سولانا سماء الدین است رحم در طلبه بگزاشت

مولانا شعیب خان و عمال و در صورت و سیرت ملک مثال بود و در وعظ و تذکیر بی نظیر زمان خود در زمانی که
او وعظ گشتی و در آن خواندی که کسین اجمال عبور از آن راه نبود می اگر چه خود بزرگان بر سر داشتی استاد شد
راستحاج مری کمر سوانی در این شهر شاگرد او بود و در وعظ و خطبه بسیار توفیق یافتی تا در عمر و در بیانات
عاریت شدی در ایام کار و خطای شهر جوانی و در آنجا او حاضر شد ندی و از مولانا شعیب در مسجد و در این مملکت و با او
مفتی بنی بود و در ششوع بر حمت حق پرست

سلطان سکندری و وحی شیخ عبدالحق دلبوی می نویسد که زمان او زمان صلح و تقوی و در ایات و امانت
و علم و وقار بود او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف ملی عظیم شد و لهذا از اکتاف عالم از عربستان و مصری را به شهرت
و طلب و بعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورد و توطن این دیار اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که در این
نکوه می شوند از آن قبیل اندونی تحقیق همان زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از در تشریف و کرامت
داروی نیز در باب فرست که اکامنت کایات نقل میکنند تا بیخ جلوس او بر سر بر سلطنت و ایالات شیخ حسین
و ثنائیه است و از جمال او به نام آخرت شک و ششوع و تسویه و درت سلطنت دسی سنی و در سال حج گویم فی احوال
نور آن سلطنت امروز زیاست به پهل است و عهد دولت و ایالات نواب شاهجهان بگیم فیکه این دارالاقبال
و تا حال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات و شمول هم وی که در صلح رعایا و برابری
و وقار و عمارت مساجد و اقامت صلوة و ترویج علم کتاب سنت سبذول است ترقیات روز افزون بخشید و زمان
حکومت عزت او را عمر دراز و بقاء طولانی ارزانی دارد

برست پارس خاطر آزادگان و شکر
بر ما و بر خدای جهان آفرین حسدا

شیخ جمالی مرید مولانا سماء الدین است بگانه روزگار و مجمع اطوار بود نام اصلی او جلال خان است عاریت علی
و شاعر کامل بود و تصدیقه او بهتر از نوزاد ششوعی است به ما فرست بسیار کرده و بزیارت حرمین شریفین سفر است

شد و مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا جلال الدین رومی را در بایسته صوابت صورت و معنی در ذات او تعبیر بود
کسری را از آنکه بر در محاسن فرصت سخن و ادبی ابتدائی او از زمان سلطان محمد بن بملول است و تا زمان همایون بن
بیرشاه باقی بود این بیت او در لغت شهرت دارد و بعضی از صلحاء در خواب قبول این بیت در پیش آنسوز

صلوات علی سلمه بشارت یافته اند

موسی زبانش رفته بیک پر توصفات تو عین ذات می نگری در تبسمی *

مقبوله او در مقام خواجه قطب الدین است محرر بطور وقتی که طلب علم در دلی کردی مگر زیارت می و زیارت
جناب خواجه قدس سره که مشرف است در وصف جناب لغایت نزه و لطیف است و خانه و الا آن قبر او در دست در ست
بیات مسکن او بود و برادر همایون بگویم است رفته بود پسر شیخ عبدالحی نشانگری داشت و ظواهر عجبی بی گوشه نغیر
و حافظی بود و با بزرگان سر می داشت از نجوم است او را قبولی دیگر بود و بی کفنی زیاده به همه بود و در آنکه جیشی
که او را بود چنان خوش میگذرانید که کلمات و معنی را اگر در سر آید بجهانش جمال عبور نبود هر روز در حواله گاهی بود علم
در سیری و هر دم در شوق بود و با این معنی فقر و فنا و در مندی که سرمایه سعادت ابدی است تسلی بکمال منسب
اوشده در جوانی زانت ترین برای ذانی برست و در رشته در گذشت رحمتا الله تعالی

سید غلام الدین سید عالمی نسب و متبرک بود صاحب ذوق و طاعت و علاقت و در فن موسیقی همنه و توفی

نام داشت شعر هم بهتر بود این ابیات از واردات دست اوست

ندارم آن گل خندان چه رنگ و بودار	که مرغ بر چینه گفتگو سئ او دارد
بجهتجوی نیاید کس مراد سئ	کس مراد نیاید که جستجو دارد
نشاط با دم پرستان بجا حوا ترسید	هنوز ساقی ناباده برسیو دارد
صدیق عشق تو تنگ من همی گویم	که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
ستای دل بکفت دلبری بود تو علا	که این مستاع گرانمایه را نکو دارد

سید علی قوام از ارباب کمال و سکر و وجد و حال بود و عالم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را مجذوبانه گفتی
و با ابرغ خان سید بودی گاهی خرقه مشایخ پوشیدی و گاهی لباس سپاسیانه در بر کردی چهار منگود داشت و حصول
فتوحات بروی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع نگشتی و بی تاب بود و بخانه دنیا داری نرفته و بچکی را از ایشان
خانه خود خوانده و خادم بخانه کس نفرستاده و چهل سال سیخ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمود و می گفته مرا

عجب آید از آن طائفه که بر تو الان حکم دارند که فلان غزل بگویند را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من
تقدیر نیست مرا هر چه بگویند خوش آید و هم بر آن ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گوید از همین واد می گفتند است آنچه گفته

کسانی که یزدان پرستی کنند با و از دو لایب مستی کنند

قبر او در جو نپورست در شنیده در گذشته

سیان قاضی خان ظفر آبادی مرید شیخ حسن ظاهر است از جمله صادقان این طریق بود صاحب استقامت و

کرامت و حرمت و زهد و تجربه است وی گفته سن سال بیان کندم و در ریاضتها کشیدم تا قدری معرفت بجای نفس

حاصل کردم و دانستم که نفس بچه طریق راه میزند و چه کمین گاهها دارد و چایون پادشاه یکبار می کاغذ سفید با صبر

و نشاناکه در فرمان می باشد بخندمت وی فرستاد تا هر دو منعمی و بر مقدار می که خواهم نمود در اینجا بنویسند فرمود ما را

احتیاج نیست مگر احتیاج حق مسلمانان گرفتن روانها شود و ما در خدمت پیر خود عیب کرده ایم که سه

از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا که نیم بنده دیگر و نخواهیم دیگر است

قبر او در ظفر آباد است در شنیده بر حمت حق بیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن ظاهر است از عارفان روزگار بود حال صحیح و مشرب عالی داشت سالها در

حرم مدینه منوره علی صاحبها الصلوٰة والسلام میجاورد می کرده در پیش شیخ میبیت نموده و بعد از نماز دیگر در آمدن شب تا

چنان منتظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد همین شام در آمدی در خلوت رفتی و در تجربه هستی و شمع افروختی و شوق

شدهی در شنیده در گذشته وی گفته عالمی است که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الذی انشا کما وجعل الکلم السمیع

و الا بصار و الا فندة عالمی دیگر است که مدرک آن جز عقل نیست العقل فوذ یفد فہ الله تعالی فی قلب المؤمن

فیقرن به بین الحق و الباطل و الصواب و الخطا عالمی دیگر است که مدرک آن جز علم نیست فاستلوا اهل الذکر

ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگر است که مدرک آن جز محبت نیست و هو القاهر فوق عباده و برسل علیکم حفظه

و در ای این اطوار طور دیگر است که عشقش نامتد در آن طور نیز با معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم و حسن

معلوم نشود و در کلمات است در میان توحید و جود که قدری از آن در اخبار الاخبار نقل کرده

شیخ عبد الرزاق همچنانکه خلیفه شیخ محمود حسن است حال طایف داشت بعد از آن مشرب عشق و محبت بروی عیب

آمد و از مجاهده بر مرتبه مشاهده رسید یکبار می سیدی بدست یکی از اعوان گرفتار بود شیخ او را آورد بندید و نماز و شد

و او را گفت توان شرب در رو که من بجای تو در بند خواهم بود از منحنی بر سر او محنتها آمد همه را تحمل کرد و خود را ظاهر

مگر گویند بواسطه از آنحضرت صلوات بر او و شایسته شیخ در لاهی گفتم و چه کمان باشد و رامی آنکه کسی بواسطه
از آنحضرت مستفیض باشد صلوات غالباً بر او شیخ امان پانی تپی در تقریر مسئله توحید و اطلاق وجود و عینیت و غیرت
او بعالم گفتگویی در میان بود او و بعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را بزرگی دیگر تقریر نمودند و شیخ امان
درین باب رساله ایست سیمی با شهادت الاصدیه که مخالفان او را و رائیه خوانند الی قولاً اگر چه از افشای این اسرار
و اجرای این کلمات زبان وقت کاتب حروف استخاشی و غیر متجاوز است لکن چون ایشان گفته اند و نوشته بار
از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه با ضمیر مکتوب شیخ امان مشابهتی بکتاب نفحات الانس
که جامع مکتوب شیخ عبدالرزاق کاشی و شیخ علاءالدوله سننانی واقع شود اتهمی بعد ازین تحریر بر درویش بزرگ را
نقل کرده و در ضمن آن تقریر شیخ را هم ذکر نموده لکن بعضی کلام مذکور را مستند بر احادیث موضوع است چنانکه حال نیست
این قول برای اهل معرفت معلوم و معروف است

شیخ امان پانی تپی نام او عبد الملک است و لقب او امان الدوی از علماء و وفیه موعده است از تابعان شیخ
ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایا ارجمند داشت سخن توحید را قاش گفتی و فرمودی اگر پایه انصاف در میان
باشد این علم را بر سر نیز میتوان گفت بطریقیکه اصلا در آنجا مجال آنکار نباشد و گفتی مرا در ابتدا، حال در دلیل بر مسئله
توحید بود و الآن بجاییت آئی شائزده دلیل نیست بجز داده او را در علم توحید و توحید کتب و رسائل بسیار است
و آثار تحقیق از تقریر او در سخن می گوئی گفته سرایه در ویشی پیش از و چیز است تهذیب اخلاق و محبت خاندان بنی صلوات
در معرکه دو سید بزرگ که در زمان بابر شاه بر آنها بهت کشتن سیدی دیگر محضر قتل نوشتند او را نیز تخفیف
کردند حاضر نشد و فرمود قدم امان در درون رخ چرا زد که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورد و خوار و گرفتار در پیش
استاد بکنند من در مجلس عزز و کرم نشسته باشم میفرمود کشته شدن حضرات آن شاهزاد با حیف است و خوار
کردن ایشان نیز صغی و دیگر از آن نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطر گویند در وقت در سن او اگر طفلان از
سادات بازی کنان در آن کوچه میرسیدوی کتاب در دست گرفتن و با ایستادی و نام او هم که ایشان ستاده بودند
او را مجال تشنگ نبود و در مجلس او ذکر دنیا و مالا یعنی و غیبت مردم نگذشتی او قاتش بزرگ حق و نشر علوم سمور
بود فرمودی قال این علم عین حال است هر کسی را در پیگیری کشایش داده اند کشایش را در کتب ایشان است
خانقاه و ریاضت نهشتی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خوردن خواب و سبب چیز را بخورد راه ندادی
بار بار دیده اند که نماز شروع کرد و از ایاک نعبد و ایاک نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

و چون اقتادى و همزاد ز دیده اند که در نماز شروع کردی و رنگه و سوسى او بگردد و سوسى قریب رحلت بهما کردیم
 چیز در مقام و اول شد کتاب را بکشایى و نظر کردی و در او فرمودی و گفتی که از تو بسیار مخطوط شدیم و فائده
 گرفتیم و همچنین حجره در دیوار را و در او کرم درین اثناء او را تپى عارض شد فرمود آب بسیار گرم کنند
 آورده پای تو بیازد که امر دوز و سوسى تمام عمر زائل میگردد چون سگرات موت بروی غلبه کرد در آن حالت میگفت
 که مشایخ طریقت استاده اند و فتویٰ توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت تولى جماعت تقالى از
 شیخ سید الدین زاده جده حضرت شیخ عبدالحق دهلوی حرکى از مریدان و تلامذ او شاگردان اوست در
 اخبار الاخیار در ذکر اذات او باوی رح و نقل از ساله اثبات الاحدی و رازى کرده در نجاشه و ریح کران و سیم
 سلطان جلال الدین قریشی در روشی بود مناسب حالت و جن و شب کل در سیاهان گشتی و سرو پا برهنه بود
 و از پوشش بر مقدار ستر عورت گفتا که دمی علوم عقلی و نقل و رسمى و طبیعى همه بر تو گذاشت و با وجود غلبه حال
 عقید بود با حکام شریعت همچو کسی از اهل دنیا را در نظر است او اعتبارى نبود و بزبان عربى و فارسى و هندى
 سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آمدی و سخن بسیار گفتی چون گرم سخن گشتی بر خاستی و در بعضی اوقات روزى
 پیش از ذکر کمیا کردی و گفتت تفن بر عمل کمیا گفت و سوسى بر طبق مسین اقتاد و در حال نذر شد خوارق دیگر نیز از وی
 مسوع شده است چند گاه در مدینه تشریف داشت و در بیان و اگر در و لواحقى آن نیز می بودیم نسبت و شیخ سال
 وفات کرد در سنه ۹۲۸ هجره القاسم

میر سید ابراهم بن حسین عبدالقادر اعشى الایرجى متبرک که در اثنین کامل بود و بر سایر علوم عبور نموده کتب
 بسیار از هر علم مطالعه و تحقیق فرموده در دینی در زمان او هیچکس بر دانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ بود
 بعلمت بنى الفصانى اهل روزگار در زاویه خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود یکس گمتر دادی و چنانچه فزون
 علوم مجاز نموده بود و اثر کات صحبت در ایشان در ربط بسلاسل ایشان چه بهتر و کامل داشت در مجلس سماع حاضر نشد
 در عرس خواج قطب الدین شیخ رکن الدین اورا تکلیف حضور داد فرمود شما بروید و متوجه شوید تا خواج حساب
 چه میفرمایند وى همچنان کردی و میگوید مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش درین اثناء حضرت
 خواج میفرمایند که این بر بنجان باغ ما را بردند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میر آمدم خنده کردند و فرمودند
 که اکنون ما را معذور دارید گفتیم حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بر بهلى تشریف آورد و در عهد
 اسلام شاه در سنه ۹۵۲ هجرت حق پرست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه و نبویه دانشمند بود و محدث در عقولات شاکر دکنی است
 و در حدیث تمیذ حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در آگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدلی آمد بود صلحش
 از شیراز است و معین الدین صاحب تفسیر معنی یکی از اجداد او بود سلسله او بالکلیه منقطع شد و کس نماند در سلسله
 آنجانی شد قبر او هم در آنجا است که خانه او بود

میر سید عبدالاول بن علاء الدین محسنی دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمی و تحقیقی بر صحیح بخاری
 شرح نوشته مسیحی بقیس الباری و سراجی را که در قرآن است نظم کرده و رساله دارد در تحقیق نفس و معرفت آن
 شیخ دهلوی گوید بغایت محققانه نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعاده بغایت حسن
 و عمیق بود حج کرده و سیاحت نموده آخر پستد عالی خانخانان محمد میر خان بدلی مدت دو سال کما بیش در صدر
 حیات بود در رشته بر حمت حق پیوست درون قلعه دلی و در میان گور غریبان افتاده است در اخبار الاخبار
 از رساله او در معرفت نفس فعلی چند نقل کرده است

شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری المشافذی المدینی اچشتی الملقبی اصلش از جوهر است و تولدش در
 برابنپور و مرید شیخ حسام الدین متقی دقانی است عالم بود همراه زاد تقوی و راجه توفیق عزیمت حرمین بنصیر
 یافت و شیخ ابوالحسن بکری را که عالم و ولی بود تمیذ نمود و مناظر شد جامع صغیر و جمیع الجوامع سیوطی را تبیین نمود
 شیخ عبدالحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در آن کتابها ظاهر میشود که چه کار با کرده و چه تصرفات نمود شیخ ابوالحسن
 گفته للسیوطی منة علی العالمین و للمتنقی منة علیة تالیف عربی و فارسی او از صد تجاوز است شیخ ابن حجر
 مکی در ابتدا در مال اوست اما از او بود و در آخر مرید او شد و خود را تمیذ حقیقی او بنویسند محمد صاحب مجمع البحار شاکر داد
 و محمد بن محمد سخاوی استاذ او شیخ ترجمه او در اخبار الاخبار و غیره بسط تمام نوشته و جمله صاحب حالات و کرامات
 و حکایات زهد و ورع و دیانت و تقویات او ایراد کرده و بعضی مسایر و مکاتیب او اعلی نموده هر توفی فی شمس
 شیخ مکاتیب و وفات او است عمر گرامی نو و سال در ترجمه مشکوٰۃ در کتاب الانارة و القضا از شیخ عبد الوهاب متقی
 نقل کرده که یکبار بنی بجا طر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار است اگر بدست آید غنیمت است چند گاه باین
 نیت منصب عدالت اختیار باید کرد و نیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور و جمعیت خاطر جمع میشود یا چون سلطان
 محمود گجراتی که بغایت معتقد و منقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست و سعادت کارخانه سلطنت
 شمرد پس شیخ منصب از او غل اختیار کرد و در بار عدالت نشستند و جمعی از خاندان و پاجیمان که در خدمت او بودند

رشوت گرفتن پادشاه و اربابان بر رسیدگی شیخ با آن تقوی و ریاست کرداشتمند رشوت میگردد و افراط و تفریط
 میان سلطان باورداشتند گفتند با خدا همیشه با ایشان میباشند رشوت میستانند البته شیخ نه میدانند و با
 میدانند چون شیخ شنیدند که سلطان این چنین ساریه اند و پندگانه در مقام اصلاح این کار بودند و خریدند که راست
 نمی آید روزی در چو تریه عدالت نشست بود و در همانی نمودگر گفته برخاستند و بیار آن سلام علیک کردند و بر سخا
 روی نمود و گفتند که این برده که جمع نمیشود و اعاقبه با خیر استی و با بخت وضع وی رحم و در ایام سفر آن بود که در خطبه
 راست کرد و بود در یکی اسباب طعام و عزیج میداشتند و خانه بکار میگرفتند و در مسجد فرود می آمد و کار میزدند
 دست خودش می زدند کسی دیگر نمیفرمود و در خطبه دیگر میخواندند و چند کتاب ضروری بر میداشتند یکی از وزیران
 تکلیف ضیافت کرد که یکبار پدیدد خانه نشسته است آنرا در می برکتی باشد فرمودند با ما محذور و در پاره هم از خوادنا
 کنیم بی انتقالی شما را برکتی و در چون آن شخص بسیار نجیب کرد و فرمودند ای پسر ایست شریک کنی آنکه هر جا که خواهی
 ما را تکلیف کنند که با آن بیایند و بر سر نشینند گفتند همچنین باشد هر جا که ضرورت را خوش آید نشینند و در آنجا تکلیف
 کنند که این بگو یا آن بگو هر چه مانده خوش بود محرم تو هم آنکه بگو یا آن بگو خیریم و بیاییم تکلیف کنند که راست
 ریگر نشینید.

شیخ عبد الوهاب متقی خلیفه شیخ علی متقی نوندا در این نوبت بر آن زمان مخرقا که توفیق الهی بر فوق
 ایشان شد و در طلب حق بر او فقر و تنگدستی و بکامی معطله افتاد و در مدت علی متقی گریه عالم بود و با توبه جنبه و توبه
 شیخ او میگفت یک یار و برادر راه خدا که یا ختم عبد الوهاب است شیخ عبد الحق مرید و خلیفه اوست میگویی شیخ
 ایشان و آن واد اعظم شخصت چهار سال باشد و در جهای ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بر کسوف است طریقه
 ایشان در باب کتب توحید و تقاضی مشال مخصوص و امثال آن توفیق و تسلیم بود اینها را درس نگویید و بر آن اشتغال
 نکنند و آنجا هم نکنند و بگویند و چنانچه عادت فقها است بطعن و تشنیع پیش نیاید میفرمود باید که هر چه بشنوند
 اگر چه سخن باطل باشد زود با عجز و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید و بنعم سخن نیک در روند که
 قائل آن چه تصور دارد بعد از آن اگر توانند آنرا موافق حق سازند و اگر نه در کنند و اگر این را نتوانند از سر آن
 بگذرند و غرض در عقیده خود نیست از میفرمود هر که آید بینه که جمله اسلام اقرار میکند و نماند و روزه میکند از وی
 اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و مکنیز و تشنیع نکنند و با عجز نسبت نمایند اگر این چیز را
 ندیده باشد و این سخنان بگوید و غمی نیست امر را قطع مکنید باید بود و میتوان گفت که در این زمان بدانش ایشان

در علوم شرعیه کسر کسی خواهد بود تا موسی بن نصیر و سنان بن مهران که گویا همه یاد داشتند و نقد و حاشیه نیز
 همین مکتوب وارد سالها در شهر مدینه و در سایر این علوم گفته اند میفرمودند معلم بنزد غذا است که همیشه معتقد آن
 باقی است و نفع آن عام بود که میشا به و او که گناه گاهی بدان علاج باید کرد در روش سلف متقدمین همین است که اثبات
 با انواع اعمال خیر و تهذیب اخلاق و نشاندن میگرداند علم و زبان قبیل نیست که چنانکه آن فرایه صحیح است
 نیت باید کرد و در اخبار الانبیا در بیان حالات و صفات و نکایات ایشان درازی بسیار کرده و هر چه نوشته
 خوب نوشته فارغ از فائده نیست وی گفته در عمره آورده آن از جبرانه رویت آنحضرت صلوات الله علیه است و آن
 ما آنجا خواب رفته بودیم در بار که چشم بهم می آمد بجای آنحضرت صلوات الله علیه در این عمر بسیار میفتند و صلوات
 و با بیهوشی رفتند گویم جبرانه منجی است برسانت یکم و بعد از آنکه آنحضرت صلوات الله علیه در وقت قسمت تمام
 مشین در آنجا قاسم فرموده عمره بر آورده بود پس اگر کسی عمره در این نیت جبرانه بر آورده است شاید او را این نیت نوازند
 مسیحا تمام مردی بود از دهان این راه شوق ملاقات ایشان بگردانند و استیذان در آمدن نمودن او را
 و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوفی این دنیا می آید بلکه گویست وی همین کلمه از ایشان را منی و هر چند
 رفت احکام القوی فی فضل الشیخ علی نقی رساله است از ایشان که در این مجلس از حال شیخ خود نوشته اند و از این
 کتابی است از شیخ مبارک و بلوی که در آن ترجمه این هر دو بزرگوار بر سر تمام است نمودم و هر چند بقاسم
میان عیاش در برنج که از بلاد مشهوره گجرات است بود از خواص میانان و معتقدان شیخ الذوالخیر نفع
 الناس از برنجیز و جرتیس که مردم را به آن احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و مردم نیز میکردند و از روز جامه و
 اندیزه و او وید و کتب و اسباب و آلات در خانه ایشان بود و فضل اعمال ایشان این بود با وجود آن عالم عالم
 و مستقی بود شیخ عبد الوهاب مستقی میفرمود و کباری آنحضرت صلوات الله علیه را در خواب دیدم پرسیدم یا رسول الله
 من افضل الناس فی هذا الزمان فرود افضل الناس میان عیاش فرشیخت فرمود ظاهر محرم مشهور
 تمام برنج یاد سفر احمد آباد گجرات دیدم بر طایفه اندازاده است امر و از آن مشرخی گویند در زمیله برنج است
میان شیخ محمد بن ظاهر در جرات بود از قوم بلوچ که در آن دیار از نفع میان و تعالی او را علم و فضل
 و او خادم حدیث نبوی است و تا شرف من مطلق می بود تحصیل کتب متداوله بحرین شریفین رفت و عیاش و شیخ
 آنرا بار شریفانه او را یافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود با شیخ علی نقی صاحب است و مرید شد و این اعلی
 عود نمود و هنگام مرگ او را علم و کلمه حق گرم ساختند یعنی بدعتها که در آن قوم شایع بود از آن کرده میان